

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال سیزدهم، شماره ۵۲، تابستان ۱۴۰۰

صفحات: ۲۵-۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۳/۲۸

مقاله: پژوهشی

اندیشه نو محافظه‌کاری در آمریکا و تأثیر آن بر دولت جورج دبلیو بوش پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی

مسعود تیموری* / محمد رحیم عیوضی** / سوسن صفاوردی*** / علی اکبر امینی****

چکیده

آمریکا در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش بر این نظر بوده که مداخله گسترده در مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان نیازمند قدرت نظامی و خشونت است. پس از یازده سپتامبر، آمریکا با بزرگ‌نمایی خطر تروریسم توانست افکار عمومی را در مسیر سیاست‌های خود همراه نماید و رویکرد تهاجمی را دنبال کند. بنابراین پرسش اصلی تحقیق این است که چگونه تأثیر اندیشه نومحافظه‌کاری در آمریکا بر دولت جورج دبلیو بوش پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی قابل ارزیابی است؟ در پاسخ به پرسش اصلی مطرح شده، فرضیه این است که تأثیر اندیشه نومحافظه‌کاری در آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، منجر به داروینیسیم اجتماعی، دولت‌گرایی، نخبه‌گرایی، نظامی‌گری، جنگ طلبی، امپریالیسم، جهانی‌سازی و نقض حقوق بشر در سیاست‌های دولت جورج دبلیو بوش گردید و سیاست‌های این دولت در بُعد خارجی منجر به تشدید میزان آنارسی در نظام بین‌الملل شد. در این رابطه، اجرای سناریوی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، فرصت مناسبی را برای عملیاتی کردن طرح‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌های دولت جورج دبلیو بوش در راستای هژمونی و نظم نوین جهانی موردنظر آمریکا فراهم نمود. در این پژوهش از چارچوب نظری رئالیسم و رئالیسم تهاجمی و از روش‌شناسی انتقادی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: محافظه‌کاری؛ نومحافظه‌کاری؛ دولت، سیاست خارجی؛ یازده سپتامبر؛ رئالیسم تهاجمی.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. v.padidar@yahoo.com

** گروه علوم سیاسی و مطالعات انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران، ایران (نویسنده مسؤول).

ra.eivazi@yahoo.com

Safaverdi.sa@gmail.com

*** گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Amini.aliakbar@yahoo.com

**** گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

برخی سیاست‌های اصلی جورج دبلیو بوش، چهل و سومین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا از سال ۲۰۰۰ میلادی تا ۲۰۰۸ میلادی، بر مسائل سیاست خارجی و اقتصاد متمرکز است. کاهش مالیات، تصویب قانون هیچ کودکی نباید عقب بماند، برای ارتقای استانداردهای آموزشی در آمریکا و بحث و مذاکره ملی در زمینه مسأله مهاجرت و تقویت هدف‌های امنیتی و پلیسی از مهمترین مباحث سیاست داخلی وی در دوران تصدی پُست ریاست جمهوری است (واعظی، ۱۳۸۹: ۴۱). در زمینه سیاست خارجی نیز، نومحافظه‌کاران آمریکا خواهان سیاست خارجی فعال، یکجانبه‌گرا و قدرتمند برای آمریکا در عرصه بین‌المللی هستند. پس از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، دولت نومحافظه‌کار جورج دبلیو بوش، جنگی را به بهانه مبارزه با تروریسم آغاز کرد که اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی از نتایج عمده آن به شمار می‌رود؛ به عبارتی، رویداد یازده سپتامبر فرصت مناسبی بود تا سیاستمداران نومحافظه‌کار آمریکا با دستاویز مبارزه با تروریسم و حمایت از حقوق بشر در راستای استراتژی برقراری سلطه فراگیر منحصربه‌فرد خود در منطقه خاورمیانه، به دخالت نظامی و اشغال افغانستان و عراق اقدام نمایند. بنابراین مواضع نومحافظه‌کاران در آمریکا و بویژه پس از رویداد یازده سپتامبر، دستخوش تحولات و دگرگونی فراوان گردید و آن‌ها در جهت ایجاد جهان تک‌قطبی و تثبیت رهبری آمریکا، سیاست‌های جدیدی را در مقابل کشورهای جهان اتخاذ کردند. به دنبال رویداد یازده سپتامبر، جورج دبلیو بوش، جنگ علیه تروریسم را اعلام کرد و به مردم آمریکا اطمینان داد که «آینده روشن است» و به دنیا اعلام کرد که شما یا با ما و یا علیه ما هستید. بر این اساس رویداد یازده سپتامبر، فضای لازم را برای اجرای اندیشه‌ها و طرح‌های نومحافظه‌کاران آمریکا فراهم ساخت؛ از این رو، نومحافظه‌کاران به عنوان یک جریان و طیف فکری در آمریکا نقش مهمی در تدوین و اتخاذ دکترین «امنیت ملی ایالات متحده آمریکا» و اعلام آن از سوی جورج دبلیو بوش داشتند. این نومحافظه‌کاران که معتقد به حاکمیت ارزش‌های آمریکا بر جهان، از طریق کلیه ابزارهای ممکن هستند، پس از رویداد یازده سپتامبر خط‌مشی یکجانبه‌گرایی و استراتژی پیشدستانه را برای آمریکا تجویز کردند و بر این اعتقادند که بحران یازده سپتامبر فرصت مناسبی را برای آمریکا فراهم نموده است، تا هژمونی و سلطه خود را بر جهان حاکم کند و نظام بین‌المللی را بر پایه ساختار تک قطبی، سامان بخشد.

۱. چارچوب نظری

۱-۱. نظریه رئالیسم (واقع‌گرایی)

رئالیسم یکی از قدیمی‌ترین رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل است که گاه به صورت مکتب اندیشه سیاست قدرت از آن یاد می‌شود. در این برداشت مهمترین مسأله در سیاست حفظ قدرت است. از این رو، تمرکز اصلی رئالیسم بر کسب، حفظ و اعمال قدرت از سوی دولت‌ها است. بنابراین با توجه به اینکه رئالیست‌ها نظام بین‌الملل را محیطی آناشیک می‌دانند، ضمن تأکید بر موضوع امنیت، معتقدند که چنانچه دولتی نتواند امنیت خود را حفظ کند، قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود. تحت این شرایط نیروی نظامی کارآمد برای حمایت از دیپلماسی، سیاست خارجی و در نهایت تأمین امنیت ضروری است (قوام، ۱۳۸۲: ۳۵۷). مکتب رئالیست، جنگ را پدیده‌ای ذاتی و معلول تلاش برای کسب قدرت و در نتیجه امری طبیعی می‌داند. در هر صورت، از دیدگاه رئالیست‌ها، کشورها باید همیشه به قدرت نظامی خویش متکی بوده و در هر رابطه متقابل، کسب، حفظ و افزایش قدرت را در نظر داشته باشند. محورها و عناصر اصلی رئالیسم را می‌توان در دولت‌گرایی، اصل بقا و اصل خودیاری خلاصه کرد. در مجموع برخی از مبانی، اصول و عقایدی که رئالیست‌ها اعتقاد دارند و پافشارانه از آن‌ها جانبداری می‌کنند عبارتند از: ۱. قدرت مرکز ثقل و هسته اصلی سیاست است؛ ۲. قدرت را تنها به وسیله قدرت می‌توان کنترل و محدود کرد و فقط با قدرت می‌توان در برابر قدرت ایستاد؛ ۳. منافع ملی در صحنه بین‌المللی راهنما، انگیزه و معیار رفتار کشورها است؛ ۴. بشر هیچ‌گاه طبعی نیکو نداشته و ندارد. برعکس، بشر همیشه جویای نفع خود، قدرت‌طلب، ستیزه‌جو و خودخواه بوده است؛ ۵. سازمان دادن جهان از طریق سازمان‌های بین‌المللی تأثیر چندانی در حفظ نظم و رفع تنش‌های بین‌المللی نخواهد داشت، بلکه تنها قدرت است که می‌تواند با قدرت درآویزد (عامری، ۱۳۸۱: ۱۸۸-۱۸۷)؛ ۶. اصل بقا را حیاتی‌ترین ارزش دولت‌ها می‌دانند؛ ۷. ماهیت نظام بین‌الملل آناشیک است؛ ۸. دولت‌ها مهم‌ترین و اصلی‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل هستند و ۹. دولت‌ها در نظام بین‌الملل بازیگرانی خردورز به شمار می‌آیند.

۲-۱. نظریه رئالیسم تهاجمی (واقع‌گرایی تهاجمی)

رئالیسم تهاجمی همانند رئالیسم کلاسیک، مؤلفه‌های اصلی آن را مفروضه‌هایی چون قدرت، امنیت، دولت، آناشی و قدرت‌های بزرگ تشکیل می‌دهند. در رئالیسم تهاجمی قدرت‌های بزرگ نقش اصلی و تعیین‌کننده دارند و تعیین‌کنندگان اصلی در سیاست بین‌الملل می‌باشند.

باشند. در رهیافت رئالیسم تهاجمی بر افزایش قدرت به منزله هدف و برای کسب جایگاه هژمونیک در نظام بین الملل به عنوان رفتار اصلی قدرت های بزرگ تأکید می شود. رئالیست های تهاجمی همانند رئالیست های کلاسیک بر این باورند که به علت آنارشیک بودن ماهیت نظام بین الملل کشمکش در نظام بین الملل اجتناب ناپذیر است. رئالیست های تهاجمی دولت را بازیگرانی خردورز و کارگزاران اصلی در نظام بین الملل می دانند که عمده هدفش کسب قدرت به منظور دستیابی به امنیت برای تضمین بقای خود می باشد؛ آن ها بر این باورند که تهاجم امری ذاتی برای دولت ها به شمار می رود (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۰). رئالیسم تهاجمی بر پنج مفروض استوار است که علت و انگیزه کشورها برای پیشینه سازی قدرت در نظام بین الملل آنارشیک را توضیح می دهد. مرشایمر پنج اصل را در ارائه نظریه رئالیسم تهاجمی خود مفروض قرار می دهد. این پنج فرض اساسی عبارتند از: اول، وجود آنارشی در نظام بین الملل؛ دوم، دارا بودن میزانی از توانایی های نظامی تهاجمی؛ سوم، عدم اطمینان دولت ها از قصدها و نیت های یکدیگر؛ چهارم، مهمترین هدف اصلی دولت ها و قدرت های بزرگ، حفظ و تضمین بقا است؛ پنجم، عقلایی بودن قدرت های بزرگ در نظام بین الملل (صالحی و زارع، ۱۳۹۶: ۹۹-۹۶). بنابراین در مجموع این پنج مفروض شرایطی را به وجود می آورند که کشورها برای پیشینه سازی قدرت و توسعه طلبی در صحنه جهانی اقدام نمایند. در ساختار آنارشیک نظام بین الملل از نظر مرشایمر، قدرت های بزرگ دو هدف عمده را دنبال می کنند: یکی افزایش قدرت و تغییر موازنه قوا به نفع خودشان، دیگری کنترل و مهار دشمنان و بازیگران رقیب؛ بر این اساس با توجه به ویژگی ها و مفروضه های نظریه رئالیسم تهاجمی می توان گفت آمریکا به دنبال افزایش قدرت در مناطق مختلف جهان می باشد. در این رابطه، آمریکا، نظام بین الملل را آنارشیک و فاقد اقتدار مرکزی می داند و همچنین به عنوان یک بازیگر عقلانی که دارای توانایی های نظامی تهاجمی است به کشورهای دیگر از دیدگاه دشمن و یا رقیب می نگرد. بر مبنای نظریه رئالیسم تهاجمی، سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، نشان می دهد که این کشور مداخله گرایی خود را تقویت و آن را گسترش داده است. از این رو، تجاوز جنگی آمریکا به افغانستان و عراق پس از یازده سپتامبر بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی قابل بررسی و تحلیل است. بنابراین اصول سیاست خارجی جورج دبلیو بوش پیوندی نزدیک با نظریه رئالیسم و رئالیسم تهاجمی دارد و این نظریه ها می توانند تبیین مناسب تری از سیاست خارجی دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش ارائه دهند. بدین

سان، جورج دبلیو بوش در تصمیم های اصلی سیاست داخلی و سیاست خارجی آمریکا در قالب یک واقع گرا اقدام نموده است.

۲. محافظه کاری (کنسرواتیسم)

محافظه کاری به مجموعه ای از اندیشه ها و نگرش های سیاسی و اجتماعی اطلاق می شود که نهادهای کهن و ریشه دار را از آنچه نو و نیازموده است، ارزشمندتر می شمرد. محافظه کاری بر اهمیت قانون و نظم، پیوستگی سنت، احتیاط در نوآوری، مالکیت، خانواده، مذهب، دولت و دیگر نهادهای جا افتاده و قدیمی تأکید می گذارد. هسته مرکزی تفکر محافظه کاری اعتقاد به نابرابری انسان ها است و این که اقلیتی باید نقش هدایت جامعه را بر عهده داشته باشند و اکثریت از نبوغ این اقلیت برخوردار شود. هر سازمانی غیر از این، از جمله اجرای اصل برابری، را محافظه کاران مخالف منافع جامعه به حساب می آورند. اصول ایدئولوژی محافظه کاری را می توان به این صورت خلاصه کرد: ۱. ضدیت با عقلگرایی؛ ۲. دفاع از مذهب؛ ۳. نابرابری طبیعی انسان ها؛ ۴. قداست مالکیت؛ ۵. نگرش پدرسالارانه؛ ۶. تأکید بر قدرت و اقتدار سیاسی فراگیر دولت؛ به طور کلی محافظه کاری در ضدیت با میراث روشنگری و تجدد و در ضدیت با لیبرالیسم و عقل گرایی پدیدار شده، و در مقابل اندیشه آزادی و دموکراسی و برابری اجتماعی، از رسوم و سنت ها و سلسله مراتب اجتماعی، اعمال کنترل مذهب بر جامعه و دولت، فضایل و اخلاق سنتی، پدرسالاری اجتماعی و سیاسی و نخبه گرایی دفاع کرده است. می توان برخی ویژگی های عمده ایدئولوژی محافظه کاری را چنین بیان کرد: سنت گرایی، گذشته گرایی، احترام به مذهب و مالکیت، تأکید بر فضایل اخلاقی سنتی، پدرسالاری اجتماعی و سیاسی، داروینیسم اجتماعی، نخبه گرایی، دولت گرایی، رهبرپروری، خردستیزی، مخالفت با بدعت و نوآوری و نواندیشی؛ به علاوه محافظه کاری با رمانتیسم، ناسیونالیسم، مذهب، نخبه گرایی و فاشیسم آمیزش داشته است و در مقابل با همه گرایش های فکری عمده در تجدد، از دموکراسی و لیبرالیسم گرفته تا آنارشیسم، سوسیالیسم و به ویژه کمونیسم در تضاد بوده است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۸۲-۱۸۱).

۳. انواع و مراحل ایدئولوژی محافظه‌کاری

ایدئولوژی محافظه‌کاری با حفظ اصول و نگرش‌های خود- تنها در چارچوب پذیرش تغییرات و دگرگونی‌هایی که در راستای حفظ فضیلت‌ها و ارزش‌های عمده حاکم بر جامعه با ثبات مورد نظر خویش- در گذر زمان متحول شده و جلوه‌های گوناگونی پیدا کرده است. در سطح کلان، محافظه‌کاری سه شکل اصلی برگرفته از سه مرحله تاریخی را تجربه کرده است.

۳-۱. مرحله اول: «محافظه‌کاری لیبرال» که در دوران رواج لیبرالیسم به تدریج از تأکیدش بر مالکیت ارضی و پدرسالاری اجتماعی و سیاسی کاست و اصول اقتصادی لیبرالیسم را پذیرفت. اگر چه از سنت در برابر انقلاب و نوآوری دفاع کرد؛ اما هوادار اقتصاد بازار آزاد و مداخله نکردن دولت در امور اقتصادی بود. در حقیقت، این نوع از محافظه‌کاری تأکیدی را که بیشتر در ایدئولوژی عمومی محافظه‌کاری برکنش غیرعقلانی انسان می‌شد، تعدیل نمود و انسان را موجودی معرفی کرد که نفع خود را تشخیص می‌دهد؛

۳-۲. مرحله دوم: «محافظه‌کاری پدر سالارانه» که با پیدایش دولت‌های مداخله‌گر و بحران در اقتصاد بازاری بار دیگر به اصول پدرسالاری اجتماعی بازگشت و از دولت فراگیر حمایت کرد. در این دیدگاه بر مصلحت عمومی، نقش اجتماعی و اقتصادی دولت، نظارت اجتماعی و اخلاقی و سلسله مراتب بیشتر تأکید می‌شود. محافظه‌کاری پدرسالارانه، نخبه‌گرا و اشراف‌مآب‌تر است و پدرسالاری محافظه‌کارانه قدیم را با اصول اقتصاد ارشادی و دولت رفاهی در می‌آمیزد. بدین سان، ایدئولوژی محافظه‌کاری در عمل‌گرایی کینزی یافت و بر عدالت اجتماعی، تأمین اشتغال کامل و خدمات رفاهی تأکید کرد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۸۴-۱۸۳).

۳-۳. مرحله سوم: «محافظه‌کاری نو» که بار دیگر به اصول اقتصاد آزاد بازگشته و در ترکیب با نئولیبرالیسم آمیزه‌ای جدید به نام «راست نو» را پدید آورده است. در دهه ۱۹۷۰ میلادی، ایدئولوژی محافظه‌کاری متحول شد؛ با بروز رکود و تورم در کشورهای غربی، در کارآیی سیاست‌های کینزی و دولت رفاهی تردید بوجود آمد و در واکنش به این تحولات، محافظه‌کاران به اصول نظام بازار آزاد بازگشتند، تاچریسم در انگلستان و ریگانیسم در ایالات متحده آمریکا مظهر کامل چنین بازگشتی بودند. شعار اصلی محافظه‌کاران نو، بازار آزاد و دولت نیرومند بود. آنان استدلال می‌کردند، که علت اصلی بحران اقتصادی همان مداخلات دولت در اقتصاد بوده است. برای اینکه موجب کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و افزایش بی‌رویه نقش اتحادیه‌های کارگری شده است. از این دیدگاه، یگانه کار ویژه اقتصادی دولت باید حفظ ارزش

پول و نظارت بر عرضه آن برای جلوگیری از تورم باشد. به نظر محافظه‌کاران نو، رشد و رفاه اقتصادی مستلزم نابرابری اجتماعی است و از این بابت نباید هراسی داشت. اندیشه اصلی محافظه‌کاران نو، خودگردانی، خصوصی‌سازی و دولت کوچک یا حداقل در امور اقتصادی بوده است (مطهرنیا، ۱۳۸۳: ۲۱۸-۲۱۶). محافظه‌کاران نو، بازار آزاد و سرمایه‌گذاری خصوصی را تجلیل می‌کنند. آن‌ها نظریه «انسان اقتصادی» را نیز مورد تأیید قرار می‌دهند، اما معتقدند که محاسبه‌های خشک اقتصادی باید فقط عرصه‌های اصلی اقتصاد را در برگیرد نه تمام عرصه‌ها را شامل شود. محافظه‌کاری نو آمیزه‌ای از برخی مفاهیم سنتی محافظه‌کاری (مانند دولت نیرومند و تأکید بر نظم و قانون) و اصول اقتصاد بازار آزاد است.

۴. محافظه‌کاری نو و راست نو (راست جدید)

آخرین دهه‌های سده بیستم در چارچوب سیاست و حکومت کشورهای غربی رگه‌هایی از لیبرالیسم و محافظه‌کاری با یکدیگر ترکیب شدند و از محصول این پیوند پدیده «راست نو» بوجود آمد. در دهه ۱۹۸۰ میلادی بسیاری از دولت‌های غربی در واکنش به بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ میلادی ناشی از سیاست‌های کینزی و با ترک سیاست‌های کینزی به سمت جناح راست گرایش پیدا کردند. راست نو، رادیکالیسمی دست‌راستی و تهاجمی است که اصول خود را از لیبرالیسم و محافظه‌کاری می‌گیرد و در توصیف مواضع نئولیبرال‌ها و نومحافظه‌کاران، هر دو به کار می‌رود. دو مضمون اصلی را می‌توان در درون راست نو شناسایی کرد. مضمون نخست، حمایت مجدد از اقتصاد لیبرالیسم کلاسیک و به ویژه از عقاید آدام اسمیت در زمینه بازار آزاد است. در واقع راست نو، باعث احیای اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک شد؛ دومین مضمون راست نو، نیز از عقاید قرن نوزدهم، اما از اندیشه‌های محافظه‌کاران سنتی و به ویژه در زمینه حفظ نظم، اقتدار و انضباط، بهره می‌گیرد (هیوود، ۱۳۸۳: ۱۷۰). راست نو تبلور سیاسی آن تاچریسم در انگلستان و ریگانیسم در آمریکا بود. در آمریکا، نومحافظه‌کاری و راست نو زمانی در مرکز توجه قرار گرفت که نومحافظه‌کاران روی کار آمدند و با قدرت گرفتن آن‌ها در دهه ۱۹۹۰ میلادی و سپس راهیابی جورج دبلیو بوش به کاخ سفید و در پرتو ضد رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، توانستند، عصر جدیدی از سیاست‌های جهانی را رقم زنند. در این رابطه، سیاست‌های تهاجمی آمریکا در برابر کشورهای منطقه خاورمیانه، با استفاده از بهانه رویداد یازده سپتامبر، بیشتر گردید و باعث شد تا پدیده راست نو، از مقبولیت بیشتری

برخوردار شود؛ همچنین محافظه‌کاری اجتماعی دولت جورج دبلیو بوش منجر گردید تا به تقویت اقتدار اجتماعی بیندیشد و اقداماتی در راستای محدود کردن آزادی‌های مدنی انجام دهد. این دولت کاستن از نابرابری‌های اجتماعی را نمی‌پذیرد و تمایلی ندارد حقوق شهروندی را گسترش دهد و به صرف شهروند بودن، توده‌های مردم را مستحق دریافت رایگان انواع خدمات دولتی بداند. در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش (۲۰۰۸-۲۰۰۰ میلادی)، دولت نومحافظه‌کار آمریکا با شعار سیاست‌های اقتصادی طرف عرضه در سیستم‌های مالیاتی آمریکا تغییرات ایجاد کرد. با تئوری کاهش مالیات که انگیزه تولید را افزایش می‌دهد، پایه بنای برنامه اقتصادی خود را پایه‌گذاری کرد. بعد از رویداد یازده سپتامبر، حوادث به گونه‌ای دیگر رقم خورد و جورج دبلیو بوش در دوره اول ریاست جمهوری خود دو جنگ افغانستان و عراق را تجربه کرد. آزادسازی تجاری و کاهش نرخ بهره بانکی از سیاست‌های دیگر دولت نومحافظه‌کار آمریکا به شمار می‌رود (واعظی، ۱۳۸۹: ۵۵). در مجموع راست نو از لحاظ اقتصادی و سیاسی لیبرال است، یعنی برآزادی اقتصادی، کاهش مالیات، بازار آزاد و دولت محدود تأکید می‌کند؛ ولی از نظر اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، محافظه‌کار است و از حفظ نابرابری‌های طبیعی، جلوگیری از گسترش حقوق اجتماعی شهروندان، دولت نیرومند، اصول مذهبی و خانواده به منزله بنیاد جامعه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند. راست نو وقتی مداخله اقتصادی دولت را مغایر با آزادی‌های فردی می‌داند، گرایش لیبرال دارد؛ ولی وقتی آن را با تداوم نابرابری‌های طبیعی در جامعه مغایر می‌بیند، محافظه‌کار می‌شود. در واقع در راست نو حکومت از لحاظ اقتصادی ضعیف می‌شود؛ اما از نظر سیاسی، یعنی تأمین نظم و امنیت، تقویت می‌گردد.

۵. مبانی اندیشه‌ای نومحافظه‌کاران ایالات متحده آمریکا

ابتدا برای بررسی اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها، هدف‌ها و سیاست‌های نومحافظه‌کاران آمریکا باید به ریشه‌های فکری و مبانی ایدئولوژیک آن‌ها اشاره کرد و در این رابطه گفته شده که نومحافظه‌کاران آمریکا تحت تأثیر اندیشه‌های اندرو جکسون، وودرو ویلسون، لئواشترانس، فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون هستند.

۵-۱. اندرو جکسون: اندرو جکسون، هفتمین رئیس جمهور آمریکا از جمله افرادی است که بر اندیشه‌های نومحافظه‌کاران آمریکا تأثیر گذاشته است؛ به عبارتی، نومحافظه‌کاران در آمریکا، تحت نفوذ جکسونیسم قرار دارند. این مکتب دارای درونمایه‌ای واقع‌گرا و بیشتر مبتنی بر اصل

قدرت است. مکتب جکسونیسم، به دور از آرمان‌های منجیانه و اهداف ایده‌آلیستی است. ایده آل‌ها و ارزش‌های جهانی در نزد نومحافظه‌کاران در آمریکا، همان منافع آمریکا است و برای حفظ این منافع باید از آن ارزش‌ها دفاع کنند؛ این دیدگاه با جکسونیسم هماهنگ است (مطهرنیا، ۱۳۸۳: ۲۳۲) و در برگیرنده سه ویژگی مکتب جکسونیسم است که عبارتند از: نخست، منافع ملی به عنوان سکاندار سیاست و روابط خارجی آمریکا است؛ دوم، تأکید بر حفظ و گسترش موقعیت آمریکا به عنوان یک ابرقدرت و محور قرار دادن اصل قدرت و همراه بودن آن با اصل منافع؛ سوم، تأکید بر امنیت و ارزش‌های آمریکایی و واکنش یا پاسخ سریع در برابر تهدیدها و خطرهای فراروی منافع ملی آمریکا نیز تجویز شده است.

۵-۲. وودرو ویلسون: برخی از پژوهشگرها معتقدند که اندیشه‌های وودرو ویلسون رئیس جمهور سابق آمریکا، بر نومحافظه‌کاران تأثیر گذاشته است. مکتب ویلسونیسم، نقطه اوج تلاش و راهبرد سلطه و نفوذ آمریکا در جهان می‌باشد. در این مکتب، اصل و اساس، شالوده فکری و عملی گسترش و توسعه حاکمیت الگو و ارزش‌های آمریکایی از طریق مداخله و جنگ تبیین شده است. در تبیین دقیق‌تر این مکتب می‌توان گفت، مداخله در جهان برای حاکم کردن الگو و ارزش‌های آمریکایی و آمریکایی کردن جهان صورت می‌گیرد، نه برای کسب منافع زودگذر و آنی؛ از سوی دیگر، ممکن است مداخله‌های آمریکا در نقاط مختلف جهان با منافع آن نیز سازگار باشد؛ اما چنانچه مداخله نظامی بتواند در تثبیت ارزش‌های آمریکایی کمک کند، حتی اگر هیچ گونه منفعتی نیز در آن منطقه برای آمریکا نتوان ترسیم نمود، این مداخله باید انجام شود. بنابراین آنچه که امروزه در سیاست خارجی آمریکا از آن به عنوان «دکترین بوش» یاد می‌شود، نوعی «ویلسونیسم در چکمه» است، به عبارت دیگر جورج دبلیو بوش در صدد است تا با قوای نظامی خود آرمان‌های ویلسون را نهادینه کند.

۵-۳. لئواشتر اوس: برخی اندیشمندان و پژوهشگران حوزه روابط و سیاست بین‌الملل، لئواشتر اوس را معلم الهام‌بخش جریان نومحافظه‌کاری در آمریکا می‌دانند. اساس دیدگاه او را حمایت از «حکومت غیراخلاقی نخبگان» و «ملی‌گرایی ستیزه‌جویانه» تشکیل می‌دهد. وی ضمن تمایل به دموکراسی و اصول آن، به جامعه مبتنی بر سلسله مراتب و متشکل از یک گروه اقلیت نخبگان و توده مردم دنباله‌رو نخبگان اعتقاد داشت و در عرصه حاکمیت نخبگان بر توده مردم، هیچ جایگاهی برای اخلاق قائل نبود. او نخبگانی را شایسته رهبری می‌دانست که اعتقادی به اخلاق نداشته باشند و معتقد به یک حق طبیعی در جهان بود و آن را حق بالا

دست برای سلطه و حکومت بر زیردست عنوان نمود. اندیشه‌های اشتراوس مبتنی بر بازگشت به اندیشه‌های یونان باستان و تقسیم ارزش‌ها به خیر و شر است. وی تحت تأثیر افکار و عقاید متفکران یونان باستان هر نوع نسبی‌گرایی را رد می‌نمود و ارزش‌ها را به خیر مطلق و شر مطلق تقسیم می‌کرد و شق بینابینی برای تقسیم‌بندی ارزش‌ها قائل نبود (ولیزاده، ۱۳۸۳: ۵۵). اشتراوس بنیاد سیاست را در چارچوب جدایی میان دوست و دشمن (خودی و غیرخودی) تبیین و تعریف می‌کرد. بنا به نظر اشتراوس یک نظام سیاسی زمانی به ثبات و استحکام دست می‌یابد که در برابر تهدیدهای خارجی متعهد، هماهنگ و متحد باشد. او بر این باور بود که حتی اگر تهدیدی هم در واقعیت وجود نداشته باشد، باید تهدید را ساخته و آن را بوجود آورد و برای بقا همیشه باید جنگید، صلح به انحطاط می‌انجامد. جنگ دائمی و نه صلح دائمی چیزی است که پیروان اشتراوس باور دارند. اشتراوس معتقد به ناسیونالیسم تهاجمی یا ملی‌گرایی ستیزه جویانه بود. همچنین بنا به نظر اشتراوس، دموکراسی غربی ضعیف‌کاری ندارد و به کارگیری زور برای بقای دموکراسی، از جمله نگرش‌های او است. وی معتقد بود که اگر قرار است، دموکراسی غربی قوی و پایدار بماند، باید این دموکراسی را به تمام دنیا گسترش داد.

۴-۵. فرانسیس فوکویاما: فرانسیس فوکویاما، از جمله افرادی است بر اندیشه نومحافظه‌-کاران آمریکا تأثیر گذاشته است. فوکویاما در سال ۱۹۸۹ میلادی با پایان جنگ سرد، پیروزی غرب لیبرال را بر شرق به ظاهر کمونیست اعلام کرد. پیروزی غرب به معنای پایان این تکامل ایدئولوژیک و به بیانی «پایان تاریخ» بود. فوکویاما در تز پایان تاریخ خود، غرب را همچون یک هویت تمدنی که پیشاهنگ فرآیند تمدن‌سازی است، معرفی می‌کند و معتقد است، جز لیبرالیسم، ایدئولوژی دیگری برای بشریت وجود ندارد و با اتکا بر این ایدئولوژی است که می‌توان مدل مطلوبی برای اداره بشریت ارائه نمود. از این رو، بنا به اعتقاد فوکویاما، همه تلاش‌ها باید در این جهت باشد که اندیشه لیبرال دموکراسی در سراسر جهان گسترش یابد!

۵-۵. ساموئل هانتینگتون: نومحافظه‌کاران آمریکا تحت تأثیر اندیشه ساموئل هانتینگتون، اندیشمند آمریکایی، نیز هستند. به نظر هانتینگتون، دنیای جدید پس از پشت سر گذاشتن دوران دو قطبی، اینک به مرحله‌ای از مناسبات بین‌المللی نایل آمده که در آن نه کشورها و سیاست‌پردازان، بلکه تمدن‌ها و فرهنگ‌سازان، نقش آفرینان اصلی صحنه خواهند بود. وی معتقد است با پایان یافتن جنگ سرد، بر اثر خارج شدن یکی از دو طرف درگیر از صحنه، دوران درگیری‌های ایدئولوژیک خاتمه می‌یابد و به دنبال آن، مناقشه اصلی در میان تمدن‌های

جهانی در خواهد گرفت. بنابراین در دنیای جدید، خطرناک‌ترین درگیری‌ها، جنگ طبقاتی اجتماعی فقیر و غنی میان قدرت‌ها نیست، بلکه جنگ تمدن‌ها است.

۶. تبیین برخی از اندیشه‌ها و سیاست‌های نومحافظه‌کاران ایالات متحده آمریکا

جنبش محافظه‌کاران آمریکا از سال ۱۹۳۰ میلادی به طرز بنیادین و جدی ریشه گرفت. این جنبش در واقع یک حرکت ناسیونالیستی بود و توجه خود را تنها به مسایل داخلی آمریکا معطوف می‌نمود. بنیانگذاران و مهره‌های اصلی تفکرات محافظه‌کاری به دنبال تغییر در استراتژی در قالب محافظه‌کاران نوین، در دوران ریاست جمهوری ریگان ظهور کردند. نومحافظه‌کاران، به دنبال ورود جورج دبلیو بوش به کاخ سفید، دوباره در صحنه ظاهر شدند و در دولت وی، موقعیت‌های مهمی بدست آوردند. اشغال نظامی افغانستان و عراق آزمایش مهمی در جهت اجرایی نمودن دیدگاه‌های این گروه بود (ولیزاده، ۱۳۸۳: ۴۸-۴۷)؛ از این رو، دارا بودن یک سیاست خارجی هدفمند برای تحکیم رهبری جهانی آمریکا توسط نومحافظه‌کاران در سایه تقویت ارتش می‌باشد. نومحافظه‌کاران آمریکا از افزایش بودجه نظامی و تقویت ارتش برای مداخله نظامی در کشورهای دیگر و تغییر دولت‌ها استقبال می‌کنند و تهاجم نظامی برای تحقق اهداف خود و حتی تغییر رژیم‌ها را لازمه یک سیاست خارجی فعال می‌دانند. آن‌ها در بسیاری زمینه‌ها، دیدگاه‌های محافظه‌کاران سنتی را نمی‌پذیرند و با روحیه انزواگرایی آنان به طور کامل مخالف هستند و برای آمریکا رسالتی جهانی قائل بوده و برای پیشبرد اهداف جهانی آمریکا هیچ ابایی از نظامی‌گری و جنگ‌افروزی ندارند. نومحافظه‌کاران آمریکا به دیپلماسی چماق بزرگ^۱ باور دارند. این باور به سودمندی نیروی نظامی، تا حد زیادی روشن می‌کند که چرا جورج دبلیو بوش و نومحافظه‌کاران به یکجانبه‌گرایی بیشتر از چندجانبه‌گرایی تمایل دارند. یکی از نکات کلیدی برای فهم اینکه چرا نومحافظه‌کاران نیروی نظامی را ابزار کارآمدی برای اداره جهان می‌دانند، این است که به عقیده آن‌ها، سیاست بین‌الملل، بر منطق فرصت‌طلبی استوار است (مرشایمر، ۱۳۸۶: ۵۹۵-۵۹۴). بنابراین یکی از شاخص‌های اصلی دیپلماسی آمریکا که توسط نومحافظه‌کاران آمریکا شکل گرفته، اعتماد و اعتقاد به حرکت یکجانبه در نظام بین‌الملل است. به تعبیر دیگر نومحافظه‌کاران آمریکا به دنبال عملکرد یکجانبه‌گرا، هژمونی جهانی و نظام بین‌المللی «تمام- آمریکا» می‌باشند. در هر صورت، آمریکا به عنوان «هژمون خیر» باید

1. Big-Strick

از حداکثر توان نظامی خویش در جهت اشاعه لیبرال دموکراسی آمریکایی و سرمایه‌داری در سراسر جهان سود جسته و قرن بیست و یکم را در جهت جهانی‌سازی فرهنگ آمریکایی و همسوسازی جهان با فرهنگ حاکم بر آمریکا ساماندهی نماید. اگر چه نظریه «پایان تاریخ» فرانسویس فوکویاما مورد قبول نومحافظه‌کاران بود، ولی زمان مورد نیاز برای این تبدیل و تغییر تدریجی بیش از زمان دولت نومحافظه‌کاران می‌تواند باشد و از این لحاظ، به جای «سیر تدریجی و تکاملی» باید از روش «استقرار به زور دموکراسی» با استفاده از حربه قدرت سخت افزاری نیروهای مسلح آمریکا بهره‌برداری کرد؛ بدین سان، صبر و انتظار برای تبدیل نظام‌های سیاسی مختلف در فرایند تکاملی تدریجی از منظر نومحافظه‌کاران، سیاست خارجی ضعیفی است، در حالی که اقتدارگرایی آمریکایی باید سیاست خارجی قوی و ابر قدرت را طراحی و اجرا نماید (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۰۹).

سرانجام رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی در نوع خود فرصتی را برای سیاستمداران آمریکا فراهم آورد تا بتوانند به اتخاذ راهبردی نوین در عرصه سیاست خارجی و مسائل بین‌المللی بپردازند؛ بدین معنی که شیوه‌های پیش از دوران کاربرد استراتژی بازدارندگی در روابط دو ابر قدرت را اکنون در برابر دشمن تازه‌ای که تروریسم خوانده می‌شود، به کار گیرند. به این ترتیب، نومحافظه‌کاران آمریکا، پس از رویداد یازده سپتامبر، بهترین فرصت و شرایط مناسب را برای اجرای سیاست‌های تهاجمی در چارچوب مبارزه با تروریسم به دست آوردند. با توجه به اینکه تروریسم، جنبه جهانی یافته، آمریکا برای ستیز با آن، استراتژی جنگ پیشگیرانه را در دستور کار خود قرار داده است. در پی رویداد یازده سپتامبر، جورج دبلیو بوش اعلام کرد که سیاست ما تسلط بر جهان از طریق برتری نظامی مطلق و به مبارزه برخاستن با هر دشمن بالقوه از طریق جنگ پیشگیرانه خواهد بود. در همین رابطه، نزد نومحافظه‌کاران آمریکایی و طراحان دکترین پیشدستی، حمله بهترین دفاع است. دکترین امنیت ملی ایالات متحده آمریکا که نومحافظه‌کاران حاکم بر دستگاه طراحی و اجرا، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری آمریکا مطرح کرده‌اند بر اساس تفوق و سلطه کامل، پیشدستی و تغییر رژیم‌ها شکل گرفته است. بدین ترتیب، پس از رویداد یازده سپتامبر، رهیافت جورج دبلیو بوش و دیگر همراهان او در اداره آمریکا مبنی بر لزوم جنگ پیشگیرانه به صدور بیانیه‌ای رسمی به نام «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا» از سوی کاخ سفید در سپتامبر ۲۰۰۲ میلادی منجر گردید. در مجموع

این سند به باز تعریف مأموریت آمریکا در جهان امروز پرداخته است و به صراحت بیان می‌دارد که آمریکا در هر کجا و هر زمان که لازم بداند به طور یکجانبه اقدام خواهد نمود.

در واقع رویداد یازده سپتامبر، شرایطی ویژه برای جنگ‌طلبان نومحافظه‌کار در آمریکا پدید آورد تا هدف‌های سلطه‌جویانه خود را با به کارگیری نیروی نظامی دنبال کنند. تجاوز نظامی به افغانستان و عراق به بهانه مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی و نابودی تسلیحات کشتار جمعی، در چارچوب همین سیاست صورت پذیرفت. بنابراین دشمن‌تراشی دائمی یکی از اصول اساسی نومحافظه‌کاران آمریکایی است؛ تلاش در راستای ایجاد فضای ترس‌آور و رعب‌انگیز برای مردم است که سویه‌گیری دیگر نومحافظه‌کاران را نشان می‌دهد. آن‌ها رویکرد تهاجمی و استیلاطلبانه خود را از یک سو با جهت‌گیری‌های ارزشی مشروعیت می‌بخشند و از طرف دیگر با سویه‌گیری‌های امنیتی «شدت» می‌دهند. در اصل استراتژی این گروه از همین منطق تقویت می‌شود و در قالب گفتمان امنیتی، ترسیم استراتژی را در گرو تعیین دشمن استراتژیک می‌داند. بر این مبنا، از عمده‌ترین هدف‌های بلندمدت آمریکا ادامه دشمن‌تراشی است. میلیتاریسم و توجیه اجتماعی سلطه‌گری آمریکا ایجاب می‌کند که آمریکا به وجدان کاذب مقابله با دشمنان خیالی نیاز داشته باشد. بدین‌سان، رویداد یازده سپتامبر، فرصتی را برای نومحافظه‌کاران در سیاست‌گذاری‌های امنیتی- راهبردی آمریکا فراهم آورد، تا از طریق مسائلی چون ضرورت مبارزه با تروریسم بین‌المللی، برخورد با بنیادگرایی، سرنگونی رژیم‌های یاغی و نابودسازی تسلیحات کشتار جمعی، افکار عمومی آمریکا را همسو با استراتژی جدید آن کشور، بسیج نماید (امینی، ۱۳۸۴: ۱۸۴). استراتژی کلان آمریکا در دوران پس از رویداد یازده سپتامبر، که نشأت گرفته از اندیشه‌های محافظه‌کارانه است، دارای ویژگی‌های بارزی می‌باشد که برخی از آن‌ها عبارتند از: الف) ضد چند جانبه‌گرایی تهاجمی؛ ب) جنگ‌سالاری؛ ج) مطلق‌گرایی اخلاقی؛ توجیه‌کننده این سه عنصر همان مبارزه با تروریسم بین‌المللی، بنیادگرایی، سرنگونی رژیم‌های یاغی و شر و نابودسازی تسلیحات کشتار جمعی است که جایگزین مبارزه با کمونیسم شده است. رهبران و تصمیم‌گیرندگان در آمریکا پس از رویداد یازده سپتامبر، بیش از پیش بر اهمیت قدرت نظامی تأکید کردند؛ از این‌رو، می‌توان گفت که نومحافظه‌کاران تحت تأثیر رئالیسم تهاجمی می‌باشند. بعد از رویداد یازده سپتامبر، جورج دبلیو بوش در سخنرانی خود در شهر چارلستون کارولینای جنوبی گفت: «یازده سپتامبر نقطه سرنوشت‌سازی است که آمریکا را در شرایط تصمیم‌گیری برای برتری جهانی خود قرار داده است. آمریکا در این شرایط جدید

نیازمند تغییر در شیوه رهبری جهانی و تفکر نظامی است» (طباطبایی و حضرتی، ۱۳۹۳: ۱۷۳). پس از این رویداد، تأکید بیش از حد بر نظامی‌گری و یکجانبه‌گرایی در آمریکا، تأثیر حقوق بین‌الملل را تضعیف نمود. بدین‌سان، سیاستمداران حاکم بر آمریکا به برخی سازمان‌های بین‌المللی به عنوان عناصر مزاحم نگاه کرده و برای این سازمان‌ها، نقش حاشیه‌ای در تحولات بین‌المللی قائل هستند.

از رویداد یازده سپتامبر و به دنبال آن جنگ نومحافظه‌کاران علیه تروریسم به عنوان بهانه‌ای برای گسترش ماشین جنگی آمریکا و تشدید رشد مجتمع نظامی-صنعتی استفاده شد. این رویداد، توجیه سیاسی برای افزایش بودجه نظامی شد. پس از یازده سپتامبر، بودجه نظامی آمریکا، به شدت افزایش یافت. این افزایش شدید در بودجه‌های نظامی در راستای تأمین آزادی، امنیت ملی و منافع ملی توجیه گردید. از همین‌رو، نظامی و امنیتی‌شدن هرچه بیشتر فضای بین‌المللی پس از این رویداد، یکی از خواسته‌های با اهمیت دولت نومحافظه‌کار آمریکا بوده است. بنابراین پس از یازده سپتامبر، دولت نومحافظه‌کار آمریکا، کوشش‌های منسجم و هدفمندی را در زمینه مهندسی افکار عمومی و بسترسازی روانی در راستای اجرای سیاستگذاری امنیتی-راهبردی یکجانبه‌گرایانه خود، سازمان داده است. جورج دبلیو بوش با طرح یکجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل در قالب محور شرارت و تقسیم جهان به دو قطب آمریکایی و ضد آمریکایی، فضای کلام محورانه را بر نظام بین‌الملل تحمیل و عملکردی تک‌محورانه را در حوزه عملکرد آمریکا در نظام بین‌الملل دیکته کرد. در این رابطه، جورج دبلیو بوش حدود یک سال پیش از حمله به عراق، در ژانویه ۲۰۰۲ میلادی، طی یک سخنرانی، برخی از کشورها از جمله عراق و کره شمالی را محور شرارت معرفی کرد (امینی، ۱۳۸۴: ۱۸۵). رویداد یازده سپتامبر و متعاقب آن تحولات عمیق در عرصه بین‌الملل و حمله نظامی آمریکا به افغانستان و سپس عراق به طور فزاینده‌ای بر موقعیت حساس و مهم منطقه خاورمیانه افزوده است. این رویداد، نقطه آغاز دیگری از تلاش‌های دولت نومحافظه‌کار آمریکا برای دستیابی به هژمونی و گسترش امپریالیسم بویژه در منطقه خاورمیانه بود. در واقع رویداد یازده سپتامبر نقطه عطف دیگر برای پوشش هدف‌های آمریکا در لفافه مبارزه با تروریسم و نابودی سلاح‌های کشتار جمعی شد. جورج دبلیو بوش از این تهدید ساختگی به عنوان یک فرصت برای گسترش سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و جنگ طلبانه نومحافظه‌کاران آمریکا استفاده کرد. از آن پس دولت نومحافظه‌کار آمریکا، فرصت مناسبی برای تحقق برنامه‌های از پیش طراحی‌شده خود در منطقه

خاورمیانه پیدا کرد. بنابراین آمریکا با پیش کشیدن طرح خاورمیانه بزرگ در پی دستیابی به اهداف خود است. طرح خاورمیانه بزرگ در چارچوب ضرورت‌های ناشی از اراده آمریکا برای دستیابی به جایگاه یک قدرت هژمون ریخته شده است. عنوان‌ها و محورهای اصلی طرح خاورمیانه بزرگ با هدف به اصطلاح ایجاد خاورمیانه‌ای آزاد و مدرن، عبارت است از توسعه سیاسی (دموکراتیک‌سازی)، توسعه علمی و آموزشی و توسعه اقتصادی؛ نومحافظه‌کاران آمریکا مدعی و خواهان تغییر حکومت‌های منطقه خاورمیانه به حکومت‌های دموکراتیک موردنظر آمریکا هستند. این نومحافظه‌کاران، بکارگیری زور و نظامی‌گری برای تحمیل دموکراسی موردنظر آمریکا به جهان را مشروع دانسته و تقویت ارتش را گامی در جهت تحکیم منافع آمریکا در جهان می‌دانند.

از جمله اقدامات دیگر نومحافظه‌کاران آمریکا، زندان‌های مخفی سازمان سیا در سراسر جهان است. خلیج گوانتانامو به عنوان بازداشتگاه، افرادی که در جنگ (۲۰۰۲-۲۰۰۱ میلادی) آمریکا و افغانستان و جنگ عراق دستگیر شده‌اند، استفاده می‌شود؛ همچنین در رابطه با بدرفتاری نظامی‌های آمریکایی با اسرای جنگی در عراق، باید به این موضوع توجه شود که نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۰۴ میلادی، رفتار وحشیانه و توهین‌آمیزی با اسرای جنگی عراق داشتند: برهنه کردن اجباری اسرا و تحقیر جنسی آن‌ها، پوشاندن سرآنان با زیرپوش‌های مردانه و زنان، بستن افسار برگردن و کشیدن آنان بر روی زمین، رهاکردن سگ‌های نظامی برای گاز گرفتن اسرا، شلاق زدن، واردکردن شوک با باتوم‌های الکتریکی، سوزن کردن به بدن آنان، بی‌خوابی، ریختن مواد شیمیایی فسفری بر روی زخم اسرا و غیره؛ البته مردم غیرنظامی عراق نیز مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند. سوءاستفاده شدید جنسی کودکان توسط نیروهای آمریکایی نیز گزارش شده است. تعدادی از کودکان در برخی زندان‌ها از جمله ابوغریب در عراق در حبس به سر می‌بردند، مورد سوءاستفاده قرار گرفته و به تعدادی از دختر بچه‌ها تجاوز شد. در زندان‌های نیروهای آمریکایی در افغانستان، بازجویان، انواع وسایل شکنجه را جهت گرفتن اقرار از زندانی‌های افغان مورد استفاده قرار داده و موجب مرگ تعداد معتنابهی شده‌اند؛ به علاوه، سازمان عضو بین‌الملل گزارش نگران‌کننده‌ای مبنی بر اقدام دولت آمریکا در داد و ستد ابزار و وسایل شکنجه به دیگر نقاط جهان منتشر کرد. این در حالی است که جورج دبلیو بوش و نومحافظه‌کاران آمریکا، مدعی حمایت از حقوق بشر هستند (فهمیم دانش، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

پس از رویداد یازده سپتامبر، با بزرگ‌نمایی خطر تروریسم توسط سیاستمداران آمریکا، منابع دولتی به تأمین سرمایه برای ساخت مجتمع نظامی- صنعتی روی آورده و این در حالی است که بودجه‌های اختصاصی برای برنامه‌های اجتماعی و آموزشی مردم کاهش یافته و بدین‌سان نیز از حجم برنامه‌های اجتماعی و آموزشی کاسته شده است. بودجه‌های دولت تغییر یافته و درآمدهای مالیاتی صرف تقویت پلیس و دستگاه امنیت داخلی شده و نوعی «مشروعیت تازه» پدید آمده که ساختار نظام قضایی را سست می‌کند و «حاکمیت قانون» را برمی‌اندازد. در عرصه مهاجرت به آمریکا نیز، تغییرات مهمی، پس از رویداد یازده سپتامبر، روی داده است. مجلس سنای آمریکا در آوریل ۲۰۰۲ میلادی، لایحه‌ای را از تصویب گذراند، که بر اساس آن ورود اتباع برخی کشورها، از جمله عراق، لیبی، سوریه، سودان و غیره، به این کشور، جز در موارد استثنایی، به شدت محدود خواهد شد. گفته شده، این لایحه، زیر عنوان «امنیت فراگیر مرزی و اصلاح روادید» کالیفرنیا پیشنهاد شد. بدین ترتیب، اقدامات سیستماتیک آمریکا در نهادینه کردن تبعیض نژادی و فشار به اقلیت‌های مهاجر، از سوی نومحافظه‌کاران آمریکا، عملی شد. رویداد یازده سپتامبر، به تغییرات قضایی مهمی در آمریکا منجر شد که آزادی‌های مدنی و حقوق برخاسته از قانون اساسی را تحت تأثیر قرار داد. نخستین گام در تشدید تدابیر امنیتی، دولت نومحافظه‌کار آمریکا، لایحه ضد تروریستی به نام «قانون میهن پرست» (قانون پاتریوت)، را به کنگره فرستاد، که نمایندگان هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه، در یک اقدام هماهنگ با اکثریت آرا به آن رأی موافق دادند. طبق قانون تازه، اختیارات سازمان سیا و اف. بی. آی به حدی افزایش یافته که شنود تلفنی روزمره و نظارت بر کار سازمان‌های غیردولتی و اتحادیه‌های کارگری و روزنامه‌نگاران و روشنفکران را در بر می‌گیرد. براساس قانون تازه، دادگاه‌های مخفی مجاز خواهند بود در مورد جرم، تلفن‌ها را کنترل کنند و خانه‌ها را پنهانی بگردند و نه فقط برای گردآوری اطلاعات خارجی اف. بی. آی. بدون رعایت شرایط لازم اجرای قانون اساسی خواهد توانست، تلفن افراد و سازمان‌ها را کنترل کند. خواندن گسترده نامه‌های الکترونیک مجاز خواهد بود، حتی پیش از اینکه گیرنده بازش کند. بسیاری از گفت و شنودها که ربطی به شخصی یا جرمی ندارد، شنیده یا خوانده می‌شود. مهمترین بخش از قانون میهن پرست که به امضای جورج دبلیو بوش رسید، به وزارت دادگستری آمریکا اجازه می‌دهد، متهمان عملیات تروریستی را در دادگاه‌های نظامی و با حضور هیأت منصفه نظامی و یک قاضی نظامی محاکمه کند. قانون میهن پرست همچنین، چند جرم تازه پدید می‌آورد. یکی از پرخطرترین آن‌ها برای

مخالفان و کسانی که با سیاست‌های نومحافظه‌کاران آمریکا مخالفت می‌ورزند، جرم «تروریسم داخلی» است. در آمریکا این قانون، اعتراض‌های مسالمت‌جویانه ضد جهانی‌سازی را جرم می‌شمارد؛ برای نمونه، تظاهرات علیه صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی «جرم تروریسم داخلی» شمرده می‌شود. طبق این قانون، «تروریسم داخلی در برگیرنده هر نوع فعالیتی است که به اثرگذاری بر سیاست دولت از راه ارعاب و اجبار بینجامد» (شوسودوفسکی، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۱).

دولت نومحافظه‌کار آمریکا، پس از رویداد یازده سپتامبر، وزارت امنیت داخلی را نیز تأسیس کرد. هدف از تأسیس وزارت امنیت داخلی، ایجاد هماهنگی میان کلیه آژانس‌های مرتبط با امنیت شهروندان و گردآوری آن‌ها در یک نهاد واحد عنوان شده است. همچنین، بعد از این رویداد، فرماندهی نظامی واحد برای خاک ایالات متحده آمریکا بوجود آمد. تا پیش از رویداد یازده سپتامبر، ارتش آمریکا به نه فرماندهی مستقل تقسیم شده بود که هر یک مسؤولیت تأمین منافع آمریکا را در سطح جهان را بر عهده داشت. اما پس از این رویداد، یک فرماندهی واحد به نام «فرماندهی شمال» عهده‌دار مسؤولیت تأمین امنیت خاک اصلی آمریکا، ایالت آلاسکا و کانادا از خلیج مکزیک شد. انتصاب یک فرد نظامی به عنوان رئیس سازمان سیا نیز، یکی دیگر از اقدامات حکومت پلیسی دولت نومحافظه‌کار جورج دبلیو بوش به شمار می‌رود. پس از رویداد یازده سپتامبر، قوانین و مقررات شدیدی در جهت محدود کردن آزادی‌های فردی در آمریکا به اجرا در آمد؛ بر این اساس، دولت نومحافظه‌کار آمریکا، اقدام به بازداشت‌های غیرقانونی، استراق سمع تلفن‌ها و سلب آزادی‌های فردی ملت آمریکا نمودند. در این رابطه، قابل بیان است که تحقق بسیاری از اهداف اجتماعی، سیاسی و اخلاقی مورد علاقه محافظه‌کاران مستلزم دولتی قوی و مداخله‌گر است و این البته با آرمان لیبرالی دولت حداقل‌گرا یا امتناع دولت از دخالت در اقتصاد در تضاد قرار می‌گیرد. در عمل نیز نومحافظه‌کاران نتوانسته‌اند دولت را کوچک کنند و این ویژگی را در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان و جورج هربرت واکر بوش می‌توان مشاهده کرد. بدین‌سان، گفته شده جورج دبلیو بوش آمریکا را تبدیل به یک کشور دیکتاتوری - پلیسی نموده است (میرلوحی، ۱۳۸۳: ۳۱۷). بدین ترتیب، آمریکا با سیاست‌های نومحافظه‌کاران به سرعت به سوی نظامی‌تمامیت‌خواه در حالتی آشکار پیش می‌رود که در آن نهادهای جنگ، سرکوب پلیسی و سیاست اقتصادی با یکدیگر در ارتباط هستند. یکی از پایه‌های اساسی این نظام، فریب افکار عمومی است و دموکراسی یک توهم و

فریب بسیار بزرگ است. «واقعیت‌های ساختگی» دولت نومحافظه‌کار آمریکا، باید بدل به حقایق زایل نشدنی و پایا شود، که بخشی از اتفاق نظر سیاسی و رسانه‌ای گسترده را پدید می‌آورد. در این خصوص، رسانه شرکتی وسیله‌ای در اختیار این نظام یکه‌تاز است. این رسانه از همان آغاز، هر نوع درک واقعی را از رویداد یازده سپتامبر نادیده گرفته است. بسیاری از مردم در مورد علت‌ها و پیامدهای رویداد یازده سپتامبر گمراه شده‌اند؛ در حالی که دولت نومحافظه‌کار آمریکا نقشه «جنگ علیه تروریسم» را اجرا می‌کند، شواهدی از سند‌های رسمی به تفصیل تأیید می‌کند که دولت‌های پیاپی آمریکا از تروریسم بین‌المللی پشتیبانی و با آن‌ها همدستی کرده و به آن‌ها پناه داده‌اند (شوسودوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۴).

در مجموع پس از رویداد یازده سپتامبر، وقوع تحولاتی از جدی‌تر شدن این سیاست آمریکا حکایت می‌کنند. این تحولات عبارتند از: ۱. مداخله در افغانستان؛ ۲. تعریف و گسترش اندیشه جدید در مقابله با تروریسم در خاورمیانه، جنوب شرقی آسیا، آسیای مرکزی و جنوبی؛ ۳. تهدید برخی کشورها و معرفی آن‌ها به عنوان محور شرارت؛ برای نمونه، کره شمالی؛ ۴. مخالفت با پیمان کیوتو و خروج از این پیمان زیست محیطی؛ گفته شده آمریکا در حالی که تنها ۴ درصد جمعیت کره زمین را تشکیل می‌دهد، ۲۵ درصد گاز گلخانه‌ای در دنیا را تولید می‌نماید. ولی با این وجود از قبول تعهدها بر اساس پروتکل کیوتو عمل نمی‌کند و آن را انکار می‌کند؛ ۵. فاصله گرفتن از معاهده‌های بین‌المللی و رژیم‌های کنترل تسلیحات؛ برای نمونه خروج از معاهده ضد موشک‌های بالستیک؛ ۶. اعمال فشار بر کشورها، به منظور ایجاد مصونیت برای آمریکایی‌ها، در مقابل اقدامات خلاف قانون و عدم تحویل آن‌ها به دادگاه جنایی بین‌المللی؛ دولت نومحافظه‌کار آمریکا، دادگاه جنایی بین‌المللی را نپذیرفت (سینگ، ۱۳۸۵: ۲۵۴)؛ ۷. تهدید شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر وتوی تمدید مأموریت نیروهای ویژه سازمان ملل در بوسنی در صورت عدم پذیرش در خواست مصونیت برای سربازان آمریکایی در بوسنی؛ ۸. افزایش عوارض بر واردات فولاد به آمریکا و نقض مفاد WTO؛ ۹. تهدید بلژیک در مورد تغییر مقر ناتو در صورت عدم تجدیدنظر در قانون محاکمه جنایتکاران جنگی توسط دادگاه‌های این کشور؛ ۱۰. گسترش حضور نظامی در آسیای مرکزی؛ ۱۱. حمله به عراق، بدون دریافت مجوزهای بین‌المللی؛ ۱۲. نادیده گرفتن نقش سازمان ملل و تضعیف قدرت آن.

بنابراین سیاست خارجی دولت نومحافظه‌کار آمریکا با مفاهیم و مؤلفه‌هایی همچون برتری دادن به مناطق ژئوپلیتیک، عدم پذیرش محدودیت‌های حقوق بین‌الملل عمومی و بی‌توجهی به

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، مداخله‌گری، یکجانبه‌گرایی تهاجمی، استفاده از قدرت نظامی و خشونت، اقدام پیشدستانه (جنگ پیشگیرانه)، جنگ بی‌پایان با تروریسم، تغییر رژیم، سلطه‌گری، هژمونی، رهبری و استثناگرایی آمریکا پایه‌گذاری شده است. بدین ترتیب، برخی از ویژگی‌های اندیشه‌ها و سیاست‌های نومحافظه‌کاران ایالات متحده آمریکا عبارتند از: ۱. آمریکا یگانه مظهر اقتدار، اخلاق و تمدن در جهان است و باید رهبری جهان را به عهده بگیرد؛ ۲. ارزش‌های آمریکایی ارزش‌های جهان شمول و همگانی هستند؛ ۳- حاکم کردن الگوها و ارزش‌های آمریکایی و ترویج و استقرار دموکراسی مورد نظر آمریکا با زور و قدرت نظامی؛ ۴. ارزش‌های جهانی در نظر نومحافظه‌کاران، همان منافع آمریکا است که باید برای حفظ این منافع از آن ارزش‌ها دفاع کرد و در این راستا باید به پاسداری و گسترش منافع آمریکا در سرتاسر جهان اقدام شود؛ ۵. حفظ و گسترش موقعیت آمریکا به عنوان یک ابر قدرت و همراه بودن آن با اصل منافع؛ ۶. اعتقاد نومحافظه‌کاران به برتری همه جانبه آمریکا است؛ یعنی هم به لحاظ ارزشی و هم به لحاظ قدرت برتر؛ ۷. استفاده از قدرت نظامی؛ نومحافظه‌کاران اهمیت بالایی برای استفاده از قدرت نظامی قائل هستند؛ ۸. سیاست بازدارندگی و چانه‌زنی با کشورهای شرور و یاغی بی‌معنی است؛ از این لحاظ، بهترین شیوه، اقدام غافلگیرانه و جنگ پیشدستانه خواهد بود؛ ۹. دشمن‌تراشی و دشمنان فرضی و ساختگی؛ نومحافظه‌کاران آمریکا همواره یک دشمن فرضی و ساختگی برای خود ترسیم می‌کنند؛ ۱۰. ملت آمریکا، ملتی استثنایی و دارای رسالت تاریخی است؛ ۱۱. ایالات متحده آمریکا، نمونه و سمبل خیر مطلق است که باید آن خیر بر کل جهان سیطره یابد؛ ۱۲. نومحافظه‌کاران آمریکا، جهان را به مفهوم هابزی آن، در نظر می‌گیرند و آنرا به خیر و شر و متمدنان و بربرها تقسیم می‌کنند، از استانداردهای دوگانه حمایت می‌کنند، خواسته‌های ثروتمندان و زورمداران را معیار عمده عملکرد سیاسی قرار می‌دهند و بر سر هم نماینده منافع نخبگان ثروتمند جهان هستند که در نظام زیر سرکردگی آمریکا، بیشترین احساس امنیت را دارند؛ ۱۳. نومحافظه‌کاران آمریکا، تفکراتی شبیه تفکرات حاکم بر مردم یونان باستان دارند؛ به این معنا که آمریکا باید نظمی را در جهان و از طریق به کارگیری قدرت نظامی برقرار نماید؛ ۱۴. نومحافظه‌کاران آمریکا در راستای نظم نوین جهانی و جهانی‌سازی به دنبال آمریکایی کردن جهان و یک امپراتوری بزرگ جهانی به شکل مدرن با قدرت هژمونی آمریکا هستند. بنابراین نومحافظه‌کاران آمریکا بعد از رویداد یازده سپتامبر، سیاست‌های تمامیت‌خواهانه را در عرصه داخلی و خارجی به طور گسترده‌ای عملی نمودند.

۷. یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی: واقعیت یا سناریو؟

گفته شده عملیات یازده سپتامبر، عبارت است از سلسله‌ای از حملات انتحاری که در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی (۲۰ شهریور ۱۳۸۰ هجری شمسی) توسط گروه القاعده در خاک ایالات متحده آمریکا انجام شد. براساس مطالب اعلام شده توسط آمریکا، این حملات توسط گروه القاعده و با پشتیبانی طالبان انجام شده است. ولی بر اساس تحلیل دیگر، اقدامات مذکور توسط آمریکا طراحی و گروه‌های مذکور مجریان آن بوده‌اند تا اهداف از پیش تعیین‌شده حاصل شود (محسنی، ۱۳۹۱: ۱۸۲-۱۸۱). بنابراین در مورد اینکه بازیگران اصلی رویداد یازده سپتامبر چه کسانی بودند بحث‌ها و نظره‌های بسیاری مطرح شده است. یکی از نظرها این است که گروه القاعده متهم اصلی این رویداد بوده و این عملیات را به تنهایی برنامه‌ریزی و اجرا کرده است. نظر دیگر اینکه، دولت نومحافظه‌کار آمریکا در این رویداد دست داشته‌اند و با اهداف خاصی از وقوع این حملات جلوگیری نکرده‌اند. از دیدگاه برخی از افراد، رویداد یازده سپتامبر، ساختگی بوده است و معتقدند هیچ کشور، دولت، سازمان و گروهی توان سازماندهی و اجرای چنین حمله‌ای را در آمریکا ندارد. سختی انجام چنین عملیاتی، ساختگی بودن آن را اثبات می‌نماید و فقط سیاستمداران حاکم بر آمریکا می‌توانند چنین عملیاتی را انجام دهند؛ از این رو، در خصوص رویداد یازده سپتامبر گفته شده که این رویداد یک سناریوی از پیش طراحی شده بود. بنابراین برخی از محققان با استناد به دلایل متعدد گفته‌اند که آمریکا خود عامل رویداد یازده سپتامبر بوده است. لیندون لاروش، کاندیدای سابق ریاست جمهوری آمریکا، یکی از تحلیل‌گران مسایل سیاسی و اقتصادی مدعی شد رویداد یازده سپتامبر از سوی برخی سیاستمداران کهنه‌کار آمریکایی به منظور کانالیزه کردن و قرار دادن دولت نومحافظه‌کار جورج دبلیو بوش در مسیر خاص طراحی و اجرا شده است. لاروش بیان نمود رویداد یازده سپتامبر به هیچ عنوان نمی‌تواند کار یک گروه و یا سازمان خارجی باشد؛ زیرا با توجه به نحوه کارکرد سیستم‌های امنیتی، آن رویداد تنها توسط گروهی در سازمان‌های امنیتی داخل آمریکا و آن هم در سطح بالای افراد دارای مقام‌های امنیتی امکان‌پذیر است. در واقع کنترل اصلی حمله‌ها توسط افراد طراز اول سازمان‌های امنیتی آمریکا هدایت شده است (سلیمی بنی، ۱۳۸۳: ۳۸۹-۳۸۸).

تیری میسان پژوهشگر فرانسوی، در کتابی تحت عنوان «۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حیلۀ وحشتناک» (دروغ بزرگ) مدعی است مدارک فراوانی درباره ساختگی بودن رویداد یازده سپتامبر و کارگردانی آن به وسیله سرویس‌های امنیتی آمریکایی وجود دارد. میسان در کتاب

دروغ بزرگ بیان می‌کند که در قضیه یازده سپتامبر، اول اینکه، هواپیمای مسافربری بوئینگ ۷۵۷ شرکت امریکن ایرلاینز- پرواز شماره ۷۷ دالاس به لوس آنجلس- و یا هیچ هواپیمای دیگری به ساختمان پنتاگون اصابت نکرده است و آن تخریب در اثر انفجاری هدایت شده رخ داده است؛ دوم اینکه، دو هواپیمایی که به دو آسمان خراش دو قلوی نیویورک- مرکز تجارت جهانی- اصابت کرده‌اند، بوئینگ ۷۶۷ شرکت امریکن ایرلاینز(پرواز شماره ۱۱ بوستون به لوس آنجلس) از روی زمین هدایت می‌شدند(میرلوحی، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۴). نکته دیگر اینکه، زمانی هواپیمایی ربوده می‌شود اطلاعاتی به صورت کد به برج مراقبت ارسال می‌گردد و هواپیماهای غیرنظامی نیز از یک شماره شناسایی استفاده می‌کنند که از طریق دیسک‌های فرستنده به برج مراقبت ارسال می‌گردد و در حقیقت به این صورت ردیابی چنین هواپیمایی میسر می‌شود و زمانی که هواپیما علایمی را صادر نمی‌کند فرض می‌شود هواپیمای دشمن است و علایم هشدار دهنده داده می‌شود، ولی در مورد هواپیمایی که بر برج‌های دو قلوی مرکز تجارت جهانی اصابت کرد هیچ کدام از این علایم وجود نداشت. یکی دیگر از نقاط قابل تأمل در رویداد یازده سپتامبر این بود که هیچ کدام از مسئولان شرکت‌های متعلق به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی قربانی نشده‌اند(پاک‌آیین، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۱)؛ از سویی دیگر، این پرسش مطرح شده است که چرا به رغم اینکه در برج‌های دو قلو تعداد زیادی یهودی کار می‌کردند، ولی در روز یازده سپتامبر، به دلیل عدم حضور در محل کار خود، آنان کشته نشدند؛ آیا مرخصی این همه کارمند بدون هماهنگی قبل امکان‌پذیر است؟ همچنین قابل ذکر است تمام فرودگاه‌های بزرگ در آمریکا به طور کامل تحت نظارت و کنترل مأموران و مسئولان مربوطه می‌باشند. قبل از سوار شدن مسافران به هواپیما، مأموران فرودگاه، مسافران و بار آن‌ها را به شکل‌ها و روش‌های مختلف با مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین دستگاه‌ها، مورد بازرسی و تفتیش قرار می‌دهند. در هر صورت، به هیچ وجه امکان ندارد که یک فرد و یا گروهی در مدت بسیار کوتاهی از یک یا چند فرودگاه، چند فروند هواپیمای مسافربری بوئینگ را بدون هیچ مشکلی با مسافر و یا بدون مسافر به پرواز در آورند و چنان عملیاتی را بدون هیچ‌گونه هماهنگی با مسئولان به اجرا گذارند(میرلوحی، ۱۳۸۳: ۱۵).

آلبرت استابل باین فرمانده بازنشسته مقر فرماندهی امنیتی و اطلاعاتی ارتش آمریکا، احتمال اجرای چنین نقشه پیچیده‌ای در آمریکا را منتفی می‌داند و می‌گوید: آن روز، هیچ هواپیمایی با پنتاگون برخورد نکرد. هیچ هواپیمایی در شنکسویل سقوط نکرد. هواپیماهایی هم که ادعا شده

به برج‌های دو قلو برخورد کردند، نوعی تصاویر ساختگی به روش هولوغرافی بودند که دولت نومحافظه‌کار آمریکا برای فریب مردم از آن‌ها استفاده کرد. در این میان جامعه مهندسان آمریکا این حمله‌ها را زیر سؤال برده و معتقدند که برخورد هواپیماها نمی‌توانسته باعث فروپاشی کانل ساختمان‌های تجارت جهانی شود. برخی تحلیل‌گران و کارشناسان از تخریب ساختمان‌ها، همزمان با برخورد هواپیما با استفاده از دینامیت‌های بسیار قوی که با استفاده از تکنولوژی نانو ساخته شده بودند خبر داده‌اند. برخی از خلبانان آمریکایی نیز اعلام کردند برخورد هواپیماهای مسافربری به برج‌های مرکز تجارت جهانی حساب شده و بسیار پیچیده‌تر از آن بوده است که خلبانان مبتدی با چند ماه آموزش از روی دستگاه‌های زمینی هواپیماهای مسافربری بتوانند آن را انجام دهند و چنین اقدامی بدون اطلاع و هماهنگی و حمایت رده‌های عالی امنیتی و سیاسی کشور غیرممکن است. در بیانیه خلبانان آمریکایی آمده است، دولت آمریکا از دستگاه‌های فوق‌العاده پیشرفته و جدیدی برخوردار است که توانایی هدایت هواپیماها از راه دور را دارند و این دستگاه‌ها می‌توانند هواپیماها را بدون دخالت خلبانان به سمت هدف‌های موردنظر خود هدایت نمایند. از همین‌رو، گفته شده تخریب دو ساختمان دو قلو در نیویورک و یا بخشی از ساختمان پنتاگون، به طور کامل طراحی شده و ساخته و پرداخته سیاستمداران و دولت نومحافظه‌کار آمریکا و سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا با کمک و همراهی برخی برخی کشورهای متحد آمریکا است (میرلوحی، ۱۳۸۳: ۱۴). به طور کلی در مورد رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های متفاوتی مطرح شده است. علیرغم اینکه، دلایل و مدارک فراوانی درباره ساختگی بودن رویداد یازده سپتامبر و کارگردانی آن به وسیله سرویس‌های امنیتی و سیاستمداران آمریکایی و دولت نومحافظه‌کار جورج دبلیو بوش منتشر کردند، اما حجم سنگین تبلیغات دروغین رسانه‌های گروهی هنوز مانع از کنار رفتن پرده‌های نیرنگ بر این سناریوی سیاسی-امنیتی شده است؛ هر چند در مورد تئوری‌های توطئه در خصوص یک رویداد سیاسی-امنیتی نمی‌توان صحت و کذب بودن آن را به طور قطعی تأیید کرد. با گذشت سال‌ها از رویداد یازده سپتامبر، معماها و نظرها پیرامون این رویداد هنوز ادامه دارد و پژوهشگران و محققان در تلاش هستند به این پرسش پاسخ دهند که آنچه در این روز اتفاق افتاد رویداد تروریستی بود، یا انفجار مهندسی شده و یا تصاویر ساختگی بر اساس سناریوی سیاسی-امنیتی؟! در هر صورت، می‌توان گفت رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، سناریوی سیاسی-امنیتی است که به سبک فیلم‌های هالیوودی به کارگردانی

مشترک‌نخبگان، سیاستمداران و سازمان‌های امنیتی آمریکا و دولت نومحافظه‌کار جورج دبلیو بوش و با مشاوره و همکاری برخی کشورهای متحد آمریکا ساخته شده است. بنابراین سناریوی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، یکی از بزرگترین دروغ‌های جهان معاصر است.

نتیجه‌گیری

محافظه‌کاری، فلسفه و نگرشی سیاسی و اجتماعی است که به طور کلی به حفظ و حراست از میراث مطلوب گذشته و بهترین چیزهای یک جامعه ثبات‌یافته و مخالف با تغییر بنیادین، متمایل است. درحالی‌که، نومحافظه‌کاران آمریکا خواهان حفظ وضع موجود نیستند، بلکه به دنبال تغییر جهان و نظم نوین جهانی هستند. نگرش نومحافظه‌کاران از محافظه‌کاری بیشتر نوعی محافظه‌کاری اجتماعی و سیاسی فعال و تهاجمی است. با آغاز ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش و اجرای سناریوی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، فرصت و فضای مناسبی برای فعالیت گسترده نومحافظه‌کاران آمریکا فراهم شد؛ نومحافظه‌کاران آمریکا پس از اجرای سناریوی یازده سپتامبر، نقش مؤثری در سیاست داخلی و به خصوص سیاست خارجی و اتخاذ دکترین «امنیت ملی ایالات متحده آمریکا» داشتند. در همین راستا، تغییر در نظام‌های سیاسی موجود در خاورمیانه، در دستور کار نومحافظه‌کار آمریکا قرار دارد و ملت‌های این کشورها را تهدیدی برای منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه تلقی نموده و معتقدند تأمین منافع این کشور در گرو برقراری دموکراسی غربی موردنظر آمریکا، در کشورهای منطقه است. بر این مبنا، طرح خاورمیانه بزرگ در چارچوب همین اهداف سیاسی ارائه شده است. نومحافظه‌کاران آمریکا معتقدند که کشورهای جهان باید تحت سیطره کامل آمریکا قرار گیرند و با توجه به سیاست‌های آمریکا در برخی کشورها نیز باید هرج و مرج و بی‌ثباتی ایجاد شود. در این خصوص، تأسیس گروه‌های تروریستی و حمایت از این گروه‌ها برای هرج و مرج و بی‌ثباتی کشورها، برگرفته از همین اندیشه‌ها است. بدین سان، ترور، ناامنی، وحشت، خشونت، کشتار، امپریالیسم، استعمار، استثمار، اسارت و بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره، ارمغان حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه است. در همین رابطه، سناریوی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، دستاویزی برای آغاز جنگی بدون مرز شد. این سیاست پنهانی شامل گسترش مرزهای آمریکا در سطح جهان بود تا بدین ترتیب هم کنترل کامل بر خارج از آمریکا و هم ایجاد حکومت پلیسی در داخل آن آسان شود. دیدگاه نومحافظه‌کاران آمریکا پس از سناریوی یازده

سپتامبر، به شدت به سوی یکجانبه‌گرایی تمام عیار و بکارگیری توأمان رویکرد مداخله‌گرایی متکی بر قدرت نظامی سوق یافته است. بر این اساس، سیاست‌های آمریکا، شبکه ای پیچیده از نیرنگ‌ها که هدف آن فریب دادن مردم آمریکا و سایر نقاط جهان و واداشتن آن‌ها به پذیرش رویکردی نظامی است که آینده بشریت را تهدید می‌کند. از همین‌رو، سیاست‌های نومحافظه‌کاران آمریکا در راستای جهانی آزاد و مردم‌سالاری نیست. یکی از اهداف اصلی نومحافظه‌کاران آمریکا، استقرار نظام تک قطبی و ایجاد امپراتوری آمریکا در سراسر جهان با استفاده از قدرت نظامی است. بنابراین با توجه به پرسش اصلی مطرح شده، که چگونه تأثیر اندیشه نومحافظه‌کاری در آمریکا بر دولت جورج دبلیو بوش پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی قابل ارزیابی است؟ پاسخ این است که تأثیر اندیشه نومحافظه‌کاری در آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، منجر به داروینیسیم اجتماعی، دولت‌گرایی، نخبه‌گرایی، نظامی‌گری، جنگ‌طلبی، امپریالیسم، جهانی‌سازی و نقض حقوق بشر در سیاست‌های دولت جورج دبلیو بوش گردید و سیاست‌های این دولت در بُعد خارجی منجر به تشدید میزان آناشری در نظام بین‌الملل شد. در این رابطه، اجرای سناریوی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، فرصت مناسبی را برای عملیاتی کردن طرح‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌های دولت جورج دبلیو بوش در راستای هژمونی و نظم نوین جهانی موردنظر آمریکا فراهم نمود. در نهایت باید گفت که ویژگی‌های نومحافظه‌کاران آمریکا، اندیشه، ایدئولوژی و نظامی‌تمامیت‌خواه را در ذهن تداعی می‌نماید.

فهرست منابع

- امینی، آرمین (۱۳۸۴)، «مهندسی افکار عمومی در دولتهای بوش و بلر»، کتاب اروپا (۵): (ویژه روابط آمریکا و انگلیس)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری، جلد دوم، تهران: نشرنی.
- پاک‌آیین، محسن (۱۳۸۳)، رساله‌ای در شناخت نومحافظه‌کاران آمریکا، بانکوک: بنیاد مطالعات اسلامی.
- حسینی، حسن (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

- اندیشه نو محافظه‌کاری در آمریکا و تأثیر آن بر دولت...
سلیمی‌بنی، صادق (۱۳۸۳)، ارمغان دموکراسی: جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۲-۱۳۵۷، قم: دفتر نشر معارف.
سینگ، پاتوانت (۱۳۸۵)، دنیا از دیدگاه واشینگتن، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران: نشر پیکان.
شوسودوفسکی، میشل (۱۳۸۴)، جنگ و جهانی سازی، واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر، ترجمه جمشید نوایی، تهران: نشر نی.
صالحی، مختار و زارع، رحمان (۱۳۹۶)، «خلأ قدرت و تأثیر آن بر امنیت منطقه خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۴۰، صص ۱۱۴-۹۳.
طباطبایی، سید محمد و حضرتی، راضیه (۱۳۹۳)، «تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر بر ارتقاء جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل (۲۰۱۰-۲۰۰۱)»، مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۸، صص ۱۹۷-۱۶۷.
عامری، هوشنگ (۱۳۸۱)، اصول روابط بین‌الملل، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
فهیم دانش، علی (۱۳۸۳)، «وضعیت حقوق بشر در ایالات متحده پس از یازدهم سپتامبر»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی، آمریکاشناسی، سال پنجم و ششم، شماره‌های ۱ و ۴، صص ۱۵۰-۱۰۷.
قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۲)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
محسنی، فرید (۱۳۹۱)، «تحولات کیفری در قانون میهن پرستی آمریکا»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۰، صص ۲۱۲-۱۷۹.
مرشایمر، جان (۱۳۸۶)، «هانس جی مورگنتا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه‌کاری»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره ۳، صص ۶۰۴-۵۹۱.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
مطهرنیا، مهدی (۱۳۸۳)، «محافظه‌کاری در خدمت لیبرالیسم»، کتاب آمریکا (۴): (ویژه نومحافظه کاران در آمریکا)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
میرلوحی، هاشم (۱۳۸۳)، آمریکا بدون نقاب، تهران: انتشارات کیهان.
واعظی، محمود (۱۳۸۹)، آمریکا و بحران اقتصادی جهان، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
ولیزاده، محمدرضا (۱۳۸۳)، سیاست‌های جدید آمریکا در خلیج فارس با توجه به تحولات عراق، تهران: همای دانش.
هیوود، اندرو (۱۳۸۳)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.